



شاعر: مهسا ایمانی (ماه)

طاقتم بی جان است  
لرزی به شانه های جهان افتاده  
و انتظار.....  
تنها یادگار از توست

روح خسته.....  
ببار  
روح خسته ام را



شاعر: مهناز محمودی

کوچه ی دل

گرچه مغرورترین آدم این اطرافم  
در سرم دام خیالات تو را می بافم  
سعی کردم بگریزم به قدمگاه سکوت  
چون که گاه از سر اندوه ، کمی حرافم  
در خیابان سرم گاه تردد داری  
تو شدی مایه ی دلگرمی و این اوصافم  
اهل پیچیدگی و رنگ و ریا نیست دلم  
با تو مانند کف دست ، زلال و صافم  
کشف لبخند تو سرسبزترین حادثه بود  
ثبت شد در ورق خاطره ی شفافم  
قدردان توام ای مقصد دلدادگی ام  
بی تو در کوچه و پسکوچه ی دل ، علاقم  
دل از آن چیز که دورم کند از تو کندم  
بال در بال تو بر قله ی کوه قافم  
باورت نیست اگر این همه احساسم را  
باید ابریشم دل را بزخم بشکافم



شاعر: سارا سینکی

شنیدم خاک سرد است و  
سایه درختان روشن  
نشان درخشانی را به جا گذاشته ای \*  
پنجره ی فراموشی را میبندم  
میان کوچه پس کوچه های شهر آواره \*  
هر روز خیالت را الک میکنم  
مرا نظاره کن  
مثل برگ های زرد پائیزی شدم ام  
که تو ،  
نردبان خواسته هایم شده ای  
احساسم را غارت کرده ای  
مرا دریاب  
تنهایم نگذار  
گامهایت را بر روی رویاهایم بگذار من  
زائیده رویای توام  
غربت تلخ را برایم  
شیرین کن  
با لبخندی از جنس گلهای اطلسی  
تو همان منظره دشتی  
که سالهاست آرزویم را داشته ام



شاعر: مسعود کریمی

می خرامم نرم با بانگ تو در کوی غزل  
میزنم برشانه، شانه، خرمن موی غزل  
میزنم فالی خیال انگیز بر دیوان شعر  
تامگر باز آورد برشامه ام بوی غزل  
در دلم حس غریبی شور برپا می کند  
تا بگیرم در بغل هر لحظه بازوی غزل  
همچو ققنوسی که سر از خاک در آورده است  
شعله ور میگردم از چشمان جادوی غزل  
صفحه های دفترشعرم پراز یاد تو شد  
تا به رقص آمد قلم آرام در کوی غزل  
موجها در آبی غران دریای دلم  
باز برهم می زند آرامش قوی غزل  
پیچ پیچا پیچ پیچ وحشی موی ترا  
باد می بافد به عشوه هردو گیسوی غزل  
صد سبد گلوآژه های بکر باور چیده ام  
تا بیفشانم، به سر تا پای بانوی غزل



شاعر: ثریا قنبری (ساده)

باغچه ی خونه ی پدري  
یه خرمالو داشت  
و یه حوض آبی با ماهی های گلی  
پنج دری هایی که  
هر صبح در دستهای مادرم  
به آفتاب سلام میدادند  
و شاخه های درخت خرمالو را در آغوش  
میگرفتند مبادا احساس تنهایی کنند...  
زیر طاق خونه ی پدري همیشه شلوغ بود  
اتاق پنج دری  
همیشه پذیرای سفره ای از این سو به آن سو...  
رختخوابهای دست دوز مادرم  
پر از بوی مهمانهای ناخوانده...  
تابستان از شمال  
زمستان از بیلاق...  
اجاق مطبخ خونه ی ما  
هیچگاه به مرخصی نرفت...  
شبها صدای چرخ خیاطی  
روزها عطر و بوی مطبخ؛  
فرستی نگذاشتند تا مادرم برای لحظه ای  
خودش را در آینه ببیند...  
گیس گلابتون خونه  
مادرم بود و پدر رفیق راه...  
حیات درندشت  
هر روز پاشویه ی حوض را به مهمانی  
بشقابهای مسی ای می برد که  
بغل بغل غذاهای خوشمزه داشتند؛  
با حسرت دهان های گشوده ماهی گلی ها...  
سنگفرش حیات ، با تکه زغال منقل گوشه ی  
چشمش،  
زیرپای کودکانه ی من و برادرانم همیشه در  
رقص بود...  
چه تکه نانهایی که  
خانوم گلی های حوض از دهانم ، نگرفتند و  
چه بوسه ها که تحویلیم ندادند...  
ناگاه ،  
طوفان از خواب بیدار شد  
خوشی ها  
زیر درخت همیشه سبز نارنج ، چال شدند...  
ما ماندیم و حسرت آغوش درخت خرمالو  
بی آنکه دستمالها را پیدا کرده باشیم...



چشم جهان به رای زمان  
گشته چون حباب  
رویای سرنگونی اشک  
ستاره هاست  
بی اشک، رشک آمده با  
سرعت و شتاب

هی ناز می کنی، غزلم  
غمزه می خرد  
آغوش دلفریب جهانم شود  
سراب  
شادم ولی حروف الفبا به  
اشک خود  
سرمسبت واژه های غریقند  
زیر آب



شاعر: اشرف السادات کمانی

دستم به دست های  
خموشی و سایه هاست  
احوال من نپرس، اسیرم  
اسیر خواب

امشب به فال حافظ شیراز  
و شعر ناب  
می رقصم و تبلور چشمان  
تو شراب

**منتظر داستان و اشعار شما هستیم**  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به  
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل  
ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد  
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.  
toloudaily@gmail.com  
کارشناس این شماره: سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی